###### 28

###### آزاد.jpeg

**دانشگاه آزاد اسلامي**

**واحد كرج**

 **عنوان:**

**اختلالات یادگیری، علل و انواع آن، تشخیص درجه شیوع و ویژگی های افراد مبتلا به آن**

**استاد :**

**تهيه و تنظيم :**

**مقدمه:**

چه بسيارند كودكاني كه تنها به دليل داشتن ضعف خاص در ديكته، حساب يا روخواني علي‌رغم داشتن هوش عادي، توانايي جسمي خوب و رواني سالم به دليل شكستهاي پي درپي تحصيلي براي هميشه با دنياي كتاب، مشق و مدرسه خداحافظي كرده‌اند. چه بسيارند استعدادهايي كه بدين سان نشكفته پرپر گشته و مي‌شوند و چه بسيارند زيانهايي كه جامعة ما از اين راه متحمل مي‌گردد.

ناتوانيهاي يادگيري مقولة خاص ديگري است كه درحيطة كودكان استثنايي قرار دارد و درصد چشمگيري از كودكان را در بر مي‌گيرد. ناتوانيهاي يادگيري، نارساييهاي يادگيري خاصي است كه در صورت عدم شناسايي آن معمولاً تحقيرها، توهينها، مقايسه‌هاي نابجاي خردكننده وشكستهاي تحصيلي پي در پي را به بار مي‌آورد. ميليونها كودك در سراسر جهان به اختلالات يادگيري مبتلا هستند. آنان علي‌رغم رشد جسمي،‌ذهني، زباني، اجتماعي، اخلاقي و عاطفي طبيعي هنگامي كه به سنين مدرسه مي‌رسند با مشكلاتي ويژه روبرو مي‌گردند كه عرصه را بر آنها تنگ مي‌كند. اشكال بزرگ اين اختلال آن است كه بر خلاف نابينايي ، ناشنوايي، سرآمدي، ناسازگاري و معلوليتهاي جسمي كه تشخيص آن در سنين پيش‌دبستاني به آساني امكانپذير است،‌براحتي نمي‌توان آن را در سنين پيش‌دبستاني تشخيص داد. كودك مبتلا به اختلال يادگيري خود نيز از اين كه نمي‌تواند در انجام تكاليف تحصيلي همانند ديگر همسالانش موفق باشد،‌رنج مي‌برد. او نيز همانند ديگر كودكان تصويري توانا و مثبت از خود ساخته است كه به دليل اين اختلال و رويارويي پي در پي با ناكاميهاي اصلي، فرعي تحصيلي اين تصوير خدشه‌دار مي‌شود واحساس حقارت دروني جايگزين آن مي‌گردد.(حاج بابايي و دهقاني، 1372)

مسئله ناتوانيهاي خاص يادگيري اخيراً به طور چشمگيري توسعه پيدا كرده و توجه متخصصان و دست اندركاران مسائل آموزش كودكان را بيش از پيش به خود جلب نموده است، دركنار كودكان ناشنوا، نابينا و عقب‌مانده ذهني كودكاني هستند كه بدون اينكه ناشنوا باشند كلمات را درك نمي‌كنند و بعضي ديگر با اينكه نابينا نيستند اما آنچه را كه مي‌بينند درك نمي‌كنند. و گروهي ديگر از كودكان عليرغم آنكه از نظر ذهني عقب مانده نبوده و همانند ساير همسالان خود هستند با روشهاي معمول آموزشي قادر به يادگيري مفاهيم نمي‌باشند. معلمان مدارس استثنايي بسيار با اين كودكان برخورد داشته‌اند. كه به علت ناتوانيهاي خاص در يادگيري خواندن، صحبت‌كردن ، هجي‌كردن، نوشتن وحساب كردن و... در اين مدارس آموزش مي‌بينند.

## تاريخچه و تعريف و فراواني

**تاريخچه:**

متأسفانه تاريخچة آموزش كودكان مبتلا به ناتوانيهاي خاص يادگيري بسيار كوتاه است. تا سال 1960 مشكل اين كودكان تقريباً شناخته نشده بود. در اين سال تلاشهايي وسيع آغاز شد و نظريات متفاوتي عنوان گرديد، دسته‌اي ناتوانيهاي خاص يادگيري را معلول تنبلي كودكان خواندند، دسته‌اي ديگر وجود ضايعة مغزي را علت اين عارضه تلقي كردند. گروهي معلوليت ادراكي و گروه ديگر اختلالات عصبي را علت ناتواني يادگيري مي‌شناختند. آشفتگي و سردرگمي موجود چندان هم بي‌علت نبود. اصولاً شناخت كودكان مبتلا به ناتواني‌هاي خاص يادگيري، مستلزم گذشت زمان بود. گذشت زماني كه موجبات به هم رسيدن علوم متفاوتي چون پزشكي، علوم تربيتي، روان‌شناسي، توانبخشي و ... درگره‌گاه واحدي به نام اختلال يادگيري را فراهم كرد. در اين ميان پزشكي نخستين رشته‌اي بود كه به تشخيص دانش آموزان داراي مشكلات يادگيري توجه كرد. پس از آن روانشناسان به مطالعة خصوصيات اين دانش آموزان پرداختند. با اين وجود تا اوايل دهة 1960 كاري كه در خور توجه باشد انجام نگرفته بود، به همين علت در اين دهه، علماي تعليم و تربيت نيز به جريان مذكور پيوستند و براي حل اين مشكل پيشقدم گشتند.

در سال 1896 پزشكي انگليسي به نام مورگان وضعيتي را گزارش كرد كه آن راكوري لغات مي‌ناميد. حالتي كه ناتواني در خواندن كلمات از آن تعبير مي‌شد. چند سال پس از آن يعني در سال 1920 اين مورد جاي خود را به عنوان مفهومي در مطالعات علمي بازكرد.

در سال 1930 عصب آسيب‌شناسي به نام اُرتون[[1]](#footnote-1) رابطة ميان غلبه مغز و اختلالات تكاملي زبان را مورد مطالعه قرار داد. در سال 1947 استراوس[[2]](#footnote-2) و لتي‌نين [[3]](#footnote-3) كتاب «آسيب‌شناسي رواني و تربيت كودك معلول مغز» را منتشر كردند كه بر پاية آن ناتوانيهاي يادگيري ناشي از ضايعات مغزي قلمداد مي‌شوند.

از سال 1948 به بعد تلاشهايي شكل يافته‌تر در اين زمينه آغاز شد كه به طور عمده مربوط به تلاش براي كشف حدود و علل متفاوت ناتوانيهاي يادگيري بود. اين تلاشها ادامه يافت و به پديد آمدن گروههاي محلي و سازمان‌هاي ايالتي متفاوتي انجاميد كه در سال 1963 با برگزاري يك كنفرانس ملي به رهبري ساموئل كرك[[4]](#footnote-4) در شيكاگو اقدام به ايجاد و سازماندهي يك مؤسسه ملي كردند. در همين سال كرك طي سخناني در اين كنفرانس گفت: موضوع بحث ما در اين جا كودكاني هستند كه يا به جهت سبب‌شناسي ( براي مثال نقص كار مغز ، نقص جزئي در كار مغز يا اختلال عصبي – رواني) ، يا به سبب جلوه‌هاي رفتاريشان (براي مثال، اختلالهاي ادراكي، فعاليت‌هاي حركتي بيش از حد، نارساخواني ياديس لكسي) نامي بر آنها نهاده شده است» كرك در اظهارات خود پيشنهاد كرد كه براي پرهيز از معماي پيچيدة كار ناقص مغز،‌از اصلاح «ناتواني يادگيري» كه در برگيرندة تمام افراد مورد نظر است استفاده شود.

اولياي كودكاني كه به ناتواني يادگيري مبتلا بودند و با اصطلاحات پيشنهاد شدة قلبي موافقت نداشتند. اين اصطلاح را شور و شوق پذيرفتند و مؤسسه كودكان ناتوان در يادگيري را تشكيل دادند. اين نامگذاري مشكل به وسيلة كرك و تشكيل مؤسسه كودكان ناتوان در يادگيري معمولاً به عنوان شروع اداري و رسمي حركت در جهت برخورد با ناتوانيهاي يادگيري در نظر گرفته مي‌شود.(حاج بابايي و دهقاني ،1372)

**تعريف اختلالات يادگيري:**

اصطلاح اختلالات يادگيري از نياز به تشخيص و خدمت به دانش‌آموزاني برخاسته است كه به طور مداوم در كارهاي درسي خود با شكست مواجه مي‌شوند و درعين حال در چهارچوب سنتي كودكان استثنايي نمي‌گنجند.

تعاريف ناتواني يادگيري با تغييرات متنوعي همراه بوده است اين امر ممكن است به خاطر ارزشيابي و بازنگري‌هاي متحد و در اين قلمرو و ماهيت علمي آن باشد. رشته‌هاي تخصصي متعددي به طور مثال پزشكي، روانشناسي، علوم تربيتي، ‌زبان شناسي و عصب شناسي، هر كدام اصطلاحاتي را براي تبيين اين اختلال دخيل كرده‌اند. براي مثال علوم تربيتي عبارت ناتواني يادگيري خاص را به كار مي برد، روانشناسي از مقولات همچون اختلالات ادراكي، رفتارهاي فزون كنشي، نقص توجه و زبان شناسي از عبارات ناگويي اكتسابي، نارساخواني و پزشكي و عصب‌شناسي از موارد ضربه مغزي،‌ نارساكنش‌وري قليل مغز، صدمه يا آسيب‌ مغزي استفاده مي‌كنند.(شريفي درآمدي ،1381)

تعريف قانون آموزش و پرورش براي كودكان داراي ناتواني يادگيري چنين است:

«ناتواني يادگيري بخصوص ، يعني اختلالي در يك يا چند فرايند رواني پايه كه به درك يا استفاده از زبان شفاهي يا كتبي مربوط مي‌شود و مي‌تواند به شكل عدم توانايي كامل در گوش كردن ،‌فكر كردن، صحبت‌كردن، خواندن، نوشتن، هجي كردن، يا انجام محاسبات رياضي ظاهر شود. اين اصطلاح شرايطي چون معلوليت‌هاي ادراكي ،آسيب ديدگي‌هاي مغزي، نقص جزئي در كار مغز ، ديس‌لكسي يا نارساخواني و آفازياي رشدي را در بر مي‌گيرد.» (جرالد ومگ لافلاين، منشي طوسي،1376)

انجمن مخصوص كودكان و بزرگسالان مبتلا به ناتوانيهاي يادگيري تعريف ديگري را ارائه داده است، اين تعريف معتقد است كه ناتوانيهاي يادگيري ريشه نورولوژيك دارد و وجه تمايز اين تعريف آن است كه وسعت حوزه‌هايي كه تحت تأثير آن قرار مي‌گيرند. وسيعتر مي‌كند و آن را به چيزي غير از دروس نيز گوش مي‌دهد. تعريف چنين است:

«ناتوانيهاي يادگيري ويژه، حالتي مزمن است كه منشأ نورولوژيك دارد و به صورت انتخابي در كار رشد و يا ابزار مهارتهاي كلامي و غير كلامي دخالت مي‌كند. اين اختلال ممكن است در افرادي كه داراي هوش متوسط يا بالا و كساني كه سيستمهاي حسي و حركتي‌شان به طور كافي درست كار مي‌كند و اشخاصي كه از فرصت‌هاي يادگيري به اندازه كافي استفاده مي‌كنند نيز تظاهر كند. ناتوانيهاي يادگيري از نظر نوع تظاهرات و ميزان رشد فرد مي‌تواند متفاوت باشد. اين حالت ممكن است در سراسر زندگي در عزت نفس، تحصيلات، شغل، ارتباط با ديگران و فعاليت‌‌هاي روزمره فرد، تأثير منفي بگذارد».دانيل پي و كافئن،جواديان،1375)

در سال 1981 كميته مشترك ملي براي ناتوانيهاي يادگيري (njcld) ، مركب از: نمايندگان انجمن گويايي و شنوايي آمريكا، جامعه كودكان وبزرگسالان مبتلا به ناتوانيهاي يادگيري، شوراي مخصوص ناتوانيهاي يادگيري، بخش مربوط به كودكاني كه دچار اختلالات ارتباطي هستند، انجمن بين المللي خواندن، انجمن ديسلكي مشتركاً تعريفي ارائه داده‌اند كه چنين است:

«ناتوانيهاي يادگيري يك اصطلاح كلي است كه به علت گروهي از بي‌نظمي‌هاي نامتجانس به وجود مي‌آيد. اين حالت ممكن است به صورت اشكالات مهمي در اعمالي نظير: گوش دادن، صحبت‌كردن، خواندن، نوشتن، استدلال كردن يا حساب كردن تظاهر نمايد. اكثر اين بي‌نظمي‌ها جنبه ذاتي دارند و به نظر مي‌رسد كه معلول بدكاري سيستم اعصاب مركزي باشند. حتي با وجود اينكه ناتواني يادگيري ممكن است همراه با ساير شرايط معلوليت رخ دهد و يا تأثيرات منفي محيطي مانند تفاوت‌هاي فرهنگي،آموزش نامناسب وكافي را در برداشته باشد.» (دانيل پي وكافئن، جواديان، 1375)

تعريف ديگري كه در اين جا ارائه مي‌شود به نقل از كنگره آمريكا طبق قانون عمومي 142-94 است، تعريف چنين است:

«ناتواني‌هاي يادگيري به معناي وجود اختلالي در يك يا چند فرآيند روان‌شناختي پايه بوده كه به فهم يا استفاده از زبان نوشتاري ويا گفتاري مربوط مي‌شود و مي‌تواند به شكل عدم توانايي كامل در گوش كردن ، فكر كردن، صحبت‌كردن، خواندن، نوشتن و هجي كردن يا انجام محاسبات رياضي ظاهر شود.»(ايلوارد و براون، برداري، 1377)

تعريف ديگري كه بيت من ارائه داد كه يك بعد تازه و مهم به آن اضافه مي‌كرد، او قيد اختلاف را نيز در تعريف گنجاند كه عبارت بود از اختلاف بين ظرفيت تخمين زده شده و پيشرفت مشاهده شده، تعريف چنين است:

«كودكان كه داراي اختلال در يادگيري هستند كساني‌اند كه از نظر آموزشي اختلاف فاحشي بين توانائيهاي عقلي بالقوه تخمين زده شدة آنها و سطح عملكرد واقعي حاصل از اختلالهاي اساسي در فرآيند يادگيري آنها وجود دارد كه ممكن است همراه با اختلال قابل مشاهده‌اي در كاركرد دستگاه عصبي مركزي باشد يا نباشد و وابسته به عقب‌ماندگي ذهني تعميم يافت، محروميت‌هاي تحصيلي يا فرهنگي، پريشانيهاي هيجاني شديد، يا از دست دادن حواس نيستند.»

اين تعريف كه به تعريف nachc معروف است بر خلاف تعريفهاي پيشين مشخص مي‌كند كه تعيين اختلال كاركرد دستگاه عصبي مركزي اختياري بوده و براي تشخيص يك كودك داراي اختلالات يادگيري الزامي است.(ايلوارد وبراون، برداري، 1377)

تعريف ديگري كه در اينجا ارائه مي‌شود تعريفي است كه كميته مشاوره ملي كودكان معلول در گزارشي به كنگره،‌براي ناتواني‌هاي يادگيري پيشنهاد نمود و در آخر هم 5 مسأله را در اين تعريف مورد توجه قرار داد. تعريف چنين است:

«كودكان داراي ناتواني‌هاي ويژه‌ يادگيري كه در يكي يا بيشتر فرايندهاي روانشناختي مربوط به درك يا استفاده از زبان گفتاري يا نوشتاري از خود نابهنجاري نشان مي‌دهند. اين نابهنجاري ممكن است در گوش دادن، تفكر كردن، صحبت كردن، خواندن، نوشتن، هجي كردن يا حساب كردن خودنمايي كند. اين نابهنجاري شرايطي مانند معلوليت ادراكي، آسيب‌مغزي، ناكارآيي حداقل مغزي، بدخواني، اختلال تكلمي تكويني و نظاير آن بازتاب يابد. در اين ليست ناتواني‌هاي يادگيري مربوط به بينايي،‌شنوايي، معلوليت‌هاي حركتي، عقب‌ماندگي‌ ذهني، اضطراب عاطفي يا كمبودهاي محيطي مورد نظر نمي‌باشد.» در اين تعريف 5 مسأله مورد توجه بوده است:

1ـ ناتوانايي در انجام تكاليف مدرسه: ناتواني در يادگيري مهارتهاي تحصيلي به عنوان تجلي اصلي ناتواني‌هاي يادگيري شناخته شده‌اند.

2ـ عوامل استثنايي: از اين تعريف عواملي بخصوص مانند مشكلات جسماني، نقص حسي، تدريس ضعيف، عوامل فرهنگي محيطي و عقب‌افتادگي ذهني مستثني شده‌اند. كودكان درگير اين عوامل استثنايي علاوه بر مورد مبتلا به خود ناتواني‌هاي يادگيري نيز از خود نشان مي‌دهند و همين امر موجب تناقض و سردرگمي مي‌شود.

3ـ وابسته‌هاي فيزيولوژيكي: در اين تعريف از عملكرد سيستم مركزي عصبي مقداري انحراف وجود دارد.

4ـ اختلاف درعمل: شاخص اصلي ناتواني در يادگيري تفاوت موجود بين عملكرد تحصيلي مورد انتظار كودك بر مبناي هوش و پيشرفت موجود او مي‌باشد.

5 ـ وابسته‌هاي روانشناسي: نابهنجاري در يكي يا بيشتر فرايندهاي اصلي روانشناسي به عدم موفقيت در يادگيري مي‌انجامد.(دوركين ،صالحي،1376) «كودكان ناتوان در يادگيري در يك يا چند فرايند اساسي رواني در ارتباط با فهميدن يا كاربرد زبان شفاهي يا كتبي ناتواني نشان مي‌دهند. تظاهرات اين ناتواني ممكن است به صورت اختلال در گوش دادن، فكر كردن،سخن گفتن، خواندن، نوشتن، هجي كردن يا حساب باشد.».(كريمي، 1380)

تا اينجا تعريف‌هاي زيادي ارائه شد. ارائه دهندگان اين تعريف‌ها و ساير دست اندركاران اين رشته، هدف مشابهي را دنبال مي‌كنند. بدين معني كه همه مي‌كوشند ناتواني يادگيري را به گونه‌اي تعريف كنند كه در ارائه خدمات لازم به اين مبتلايان به كار آيد. در همة اين تعريف‌ها چهار بعد اساسي ديده مي‌شود:

1. «تفاوت ميان عملكرد مورد انتظار و عملكرد واقعي يك كودك.
2. مظاهر يا نشانه‌هاي رفتاري مربوط به ضعف و قوت موضوعهاي تحصيلي وزبان در يادگيري.
3. وجود يا عدم ساير مشكلات، چون ناشنوايي
4. تمركز يا نگرش پايه آنها دربارة مشكل يادگيري.»(فرقاني رئيسي، 1372)

**درجه شيوع ( فراواني):**

«بر مبناي تغيرپذيري تعاريف و معيارهاي به كار رفته تخمين شيوع ناتواني‌هاي يادگيري مشكل مي‌باشد. كميته مشاوره ملي كودكان معلول تخمين زده است كه 1 تا 3 درصد جمعيت آماري در سن مدرسه با اين ناتواني‌ها روبرو مي‌باشند. با وجود اين بر مبناي مطالعات انجام گرفته اين مقدار 1 تا 30 درصدكودكان را شامل مي‌شود.».(دوركين ،صالحي، 1376)

پرويز شريفي نيز در كتاب خود بيان داشته است كه :

تعيين ميزان شيوع افراد ناتوان يادگيري، آن هم در يك مقياس بزرگ، با توجه به صرف هزينه هنگفت، زمان زياد، اتخاذ تصميمات دقيق علي‌رغم وجود تعاريف مختلف، مرور نظريه‌ها ورويه‌هاي ارزشيابي متعدد، كاري بس مشكل است. ميزان برآورد از 1 تا 28 درصد در نوسان است. اززماني كه مطالعه در زمينه ناتواني‌هاي يادگيري شروع شده ميزان شيوع اين اختلال در بين كودكان در مقايسه با ساير ناتواني‌ها بالا بوده است . اكثر گزارش‌ها نشان مي‌دهد كه 2 تا 3 درصدكودكان داراي نيازهاي ويژه به ناتواني يادگيري مبتلا هستند.(شريفي درآمدي، 1381)

به دليل نبود تعريفي مشخص ، تعيين ميزان دقيق فراواني ، ناتوانيهاي يادگيري ميسر نيست. با اين وجود محققان مختلف با معيارهاي تشخيصي متفاوت به پيداكردن ميزان فراواني اين كودكان اقدام نموده‌اند كه طبعاًً اين معيارها هيچ گونه همخواني با يكديگر ندارند.ادارة آموزش ايالات متحده در سال 1984 اعلام كرد كه 63/4 درصد از جمعيت 3 تا 21 ساله آمريكا از خدمات خاص كودكان ناتوان يادگيري استفاده كرده‌اند.

در حال حاضر دست اندركاران حدس مي‌زنند كه حداقل بين 1 تا 3 درصدو حداكثر تا 7 درصدكودكان به ناتوانيهايي يادگيري مبتلا هستند. ميزان رواج نارساخواني در كل جمعيت ده‌درصد برآورد شده است. انجمن آمريكايي روانپزشكي 1980، برآورد فراواني اختلال يادگيري زبان را بين 1 تا 8 نفر در هر 1000 نفر كودك مي‌دانند. همان گونه كه ملاحظه مي‌كنيد. نبود يك تعريف جامع و مانع، به روشهاي معتبر تشخيص و شيوه‌هاي ناهمسان ارزيابي منجر مي‌گردد كه در اين زمينه باارقامي متفاوت روبه رو باشيم.(حاج بابايي،دهقاني ،1372)

1. . orton [↑](#footnote-ref-1)
2. . strauss [↑](#footnote-ref-2)
3. . Lehtinen [↑](#footnote-ref-3)
4. .kirk [↑](#footnote-ref-4)